

آرمان: تابستان امسال در اورنج کانتی کالیفرنیا جشن تولد منیرو روانی پور، داستان نویس برجسته و مدرس ادبیات خلاق، با حضور هنرآموزان کلاس داستان نویسی آنلاین او به نام کولی ها برگزار شد. برای منیرو که آثار او به چند زبان ترجمه و منتشر شده و برای ادبیات ایران افتخار آفریده است آرزوی موفقیت هر چه بیشتر داریم.



تازه های باهمستان

مهر ورزیدن شادمانه به

نویسنده و معلم ...

جشن تولد منیرو روانی پور

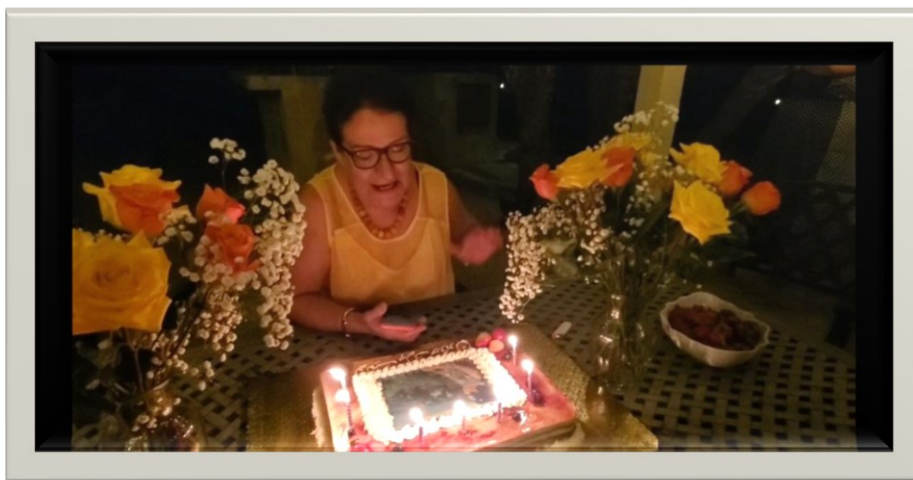
در جمع کلاس داستان

نویسی "کولی ها"!

گزارش از:

سودابه رکنی

از اواسط آپریل ۲۰۱۷ بود که با خانم هما جاسمی تصمیم گرفتیم به مناسبت ۶۵ سالگی منیرو روانی پور جشن تولدی در محل زندگی و همچنین به صورت آنلاین برگزار کنیم. فاصله بین ماه آپریل تا جون ماههای هیجان انگیزی بود. طراحی دعوتنامه (توسط هما خانم) و ارتباط



برقرار کردن با مدعوین همه و همه شادی بخش بود. گردهمایی تعداد زیادی از نویسندگان و دوست داران خانم منیرو روانی پور از سراسر دنیا کار آسانی نبود. تاکنون به این شکل در شبکه مجازی گردهمایی نداشتیم اواخر ماه جون تصویر دعوتنامه ای را که درست کرده بودیم، برایشان در پیام فرستاده پرسیدم: «شما دوست دارید ما چه کسانی را دعوت کنیم؟»

پاسخ دادند: «اوه من همه را دوست دارم.» اسامی مدعوین را فرستادم. سکوت کردند و بعد از چند ساعت نوشتند: «مزاحم دوستان شدن کار درستی نیست.» ولی ما برنامه ریخته بودیم دعوت کرده بودیم و همه شاد و سرخوش منتظر روز برگزاری مراسم بودیم.



سودابه رکنی نویسنده گزارش و از اعضای کلاس داستان نویسی کولی ها نفر اول از چپ عکس در ردیف اول برنامه را اینطور ترتیب داده بودیم که با تقریبا ده نفر از کولی ها برای روز ۲۲ جولای به لاس وگاس می رفتیم برای اولین بار یکدیگر را به شکل حضوری می دیدیم. احساس عجیبی بود. گویی از میانه مانیتور به دنیای واقعی پرتاب شده باشی. در منزل ایشان به روی کسانی که نمی شناخت باز بود و این موقعیت منحصر به فردی را ایجاد کرده بود. به قول منیرو "ما با ادبیات بهم وصل شدیم" و با وجودی که شناخت آنچنانی از هم نداشتیم ولی حرف دل هم را می فهمیدیم. روز شنبه ۲۳ جولای یک برنامه آنلاین سراسری (زوم) داشتیم. جلسه زوم با حضور خانمها شهرنوش پارسا پور، هما سرشار، فرشته مولوی و

آقایان: حسین آتش پرور، عباس مخبر، علی خدایی و جمعی از دوستانان منیرو برگزار شد. ویدیو کامل این جلسه موجود است. در آن سال ایشان درباره ارتباط ادبیات با زندگی برایمان صحبت کرده و از بی توجهی و بستن چشم به روی واقعیت ها گفتگو کردیم. از روی دفتر یادداشت های گذشته، خاطراتشان را برایمان خوانند. برایمان از سال ۱۳۶۳ گفتند. «شاید سرانجام سربلند از این طوفان بنیان کن به در آیی، سال ۱۳۶۳ است. عجب سال هایی بود. نه کار داشتم. نه روزگارم معلوم بود نه جا داشتم. هیچ چیز معلوم نبود. هیچکس امیدوارتر از من به زندگی نبود. عجیب و غریبه. کار هنری با آدمی این کار را می کنه. یک داستان از من چاپ نشده بود. دو سه تا داستان کامل شده داشتم. تازه با گروه گلشیری آشنا شده بودم. و حرص داستان خواندن و داستان نوشتن که اصلا غیرعادیه. من حرص خواندن و نوشتن داشتم. نمی دانم واقعا این عشق به کلمات و نوشتن را چطور پیدا کردم.»

در آن چند روز مرتب سفارش می کردند به برقراری حلقه دوستی.

تجربه اولین سال برگزاری تولدشان آنقدر دوست داشتنی و دلچسب بود که برای سال بعد هم دوستان از لاس وگاس پیش قدم شدند و پیشنهاد دادند که به مناسبت زادروزشان دور هم جمع شویم.

این بار از چند ماه مانده به ماه جولای در صفحه اصول زندگی اعلام کردیم برای ۲۱ جولای گردهمایی کولی ها در شهر لاس وگاس به مدت سه روز برقرار خواهد بود.

از کانادا و سراسر آمریکا دوستان کولی در این گردهمایی شرکت کردند. تعدادی در منزل ایشان سکنی گزیدند و تعدادی هم در هتل و منزل دوستان کولی. این گردهمایی هم بسیار منحصر به فرد بود.

در این سفر تاکید به خواندن کتاب داشتند و علاوه بر خواندن کمدی الهی و کتاب داستان کوتاه و تاکید بر خواندن کتاب مقدس، تعدادی کتاب خاطرات از افراد معروف معرفی کردند. تاکید به خواندن کتاب خانم آذر نفیسی داشتند؛ به نام *لولیتا خوانی در تهران*؛ سفارش کردند کتابهایی هم که در این کتاب معرفی شده اند را بخوانیم. روز شنبه ۲۲ جولای ۲۰۱۸ به مناسبت تولدشان در منزل خانم سارا خستو جمع شدیم و ایشان از دوستان پذیرایی کردند و روز و شب فراموش نشدنی را به یادگار گذاشتند. در این سفر بود که از وجه تسمیه انتخاب نام نویسندگی شان گفتند. از بین دوستان کولی خانم ریما

قریشی داستانکی خواندند و در این سال تصمیم گرفتیم که همه ساله در ماه جولای در گوشه ای از دنیا به مناسبت زادروزشان گردهمایی کولی ها را برگزار کنیم. امسال به مناسبت این روز در ۲۶ جولای در شهر لاگونا نیگل با جمعی از کولی ها گردهم آمدیم. سومین سالی است که تولدشان را با هم جشن می گیریم.



روز ۲۵ جولای بعد از صبح بخیر به دوستان فیس بوکی آدرس محل اقامتشان در اورنج کانتی را در فیس بوک می نویسند. اضطراب دست از سرم بر نمی دارد برایشان می نویسم: «می شه با هم صحبت کنیم؟»

تلفن می کنند و می گویند: «چیه چرا نگرانی؟»

صورتشان حالت قشنگی دارد. در نگاهشان زندگی موج میزند. یک عالم سوال درمورد برنامه های آتی ... همه فراموشم می شود...

پرسیدم: «چرا اجازه ندادید براتون سالن بگیریم تا همه کسانی که دوستتون دارند دورتون جمع بشوند؟ الان با این اعلامی که کردید چطور از مردم پذیرایی کنیم؟» می گویند: «بریم دریا، اصلا همه بریم ساحل، دیدارمون آنجا باشه ولو اینکه با هم حرف نزنیم، روی شن های ساحل دراز بکشیم و غروب آفتاب را تماشا کنیم، انسانی تر نیست؟» علاقه شان به ساده برگزار شدن مراسم دوست داشتنی است.

کولی ها از کانادا تا ویرجینیا تا میزوری و لاس وگاس و کارولاینا روز ۲۶ ام جولای هر کدام از فرودگاهی رسیدند و از هر طرف برای بعد از ظهر همان روز در شهر لاگونا نیگل در منزل برادرشان جمع شدیم. بعضی یکدیگر را اولین باری بود که می دیدند و آنچنان حس همکاری و آغوش های باز برای هم آماده بود گویی سالهاست، هم را می شناسیم.

به محض ورودمان به خانه نگاهم به کتابی که بر روی میز است تلاقی می کند، ترجمه کتاب اهل غرق... توضیحی ندادند و گفتند برای تأیید نهایی برایم فرستاده شده. بعد از صرف غذا و شنا در استخر، قرار بر این شد که برویم کنار دریا به امید روشن کردن آتش.

قبل از غروب آفتاب به ساحل رسیدیم. شلوغ بود. غروب آفتاب را تماشا کردیم عکسهای زیبایی گرفته شد و همگی بر روی شنها نشستیم. سمت راست جمعی از کولی ها آواز می خوانند و تعدادی دیگر در سمت چپ برای اولین بار هم را دیده بودند و با هم گپ می زنند.

چند نفر خبر حضور ما را از برنامه رادیویی صبحانه با هما سرشار شنیده و پرسان پرسان ما را پیدا کرده بودند. خانم روانی پور با آنها به گرمی گفتگو و به ما سفارش کردند به صفحات فیس بوکی کولی ها اضافه شان کنیم.

در سمت راستمان گروهی آتش روشن کرده بودند. ایشان از جا برخاسته کمی به سمت آتش و بعد رو به اقیانوس رفته و بعد از چند دقیقه با صدای بلند گفتند: «از همه شما سوال دارم. آیا صدای امواج را شنیدید؟ جهت موجها از کدام طرف بود؟» و ادامه دادند: «حالا سی موج را بشمارید و بگویید که صدای امواج از کدام سمت شروع می شد و در کجا تمام می شد؟ این تمرینی است که فردا به آن پاسخ خواهید داد.» پس از سکوت ده دقیقه ای

گفتند: «آیا شما با زبان طبیعت آشنا هستید؟ طبیعت الفبا دارد. وقتی شما ذهنتان آموزش ندیده باشد اختلاف و دلیل وجود رنگهای گوناگون برگها و حتی شیارهایی که بر روی خاک ایجاد شده است یا گیاهانی که مثل تور بر روی زمین پهن می شوند را نخواهید دانست. هدف از گردهمایی ها برقراری ارتباط با محیط اطرافمان است. باید با طبیعت رفاقت برقرار کنیم. رفاقت برقرار نمی شود مگر اینکه شما با زبان رفاقت با هم صحبت کنید طبیعت هم زبان خودش را دارد.» ادامه می دهند: «به امواج گوش نکردید؟ صدای چند نوع موج متفاوت را شنیدید؟ از کدام سمت شروع می شدند و آخرین موج کجا فرود می آمد؟ آیا می دانید چند نوع ماسه وجود دارد؟ ماسه در این مکانی که من ایستاده ام با ماسه آن طرف تر و ماسه وسط دریا فرق می کند فردا درباره شیوه گفتگویشان و رنگ امواج با هم صحبت می کنیم.»

در این سفر بیشتر اوقاتمان را در حوالی اقیانوس سپری کردیم و من فکر می کنم این امر ارتباط با چاپ ترجمه کتاب اهل غرق داشت. چون مادری که منتظر تولد فرزندش است در سکوت به دریا خیره می شد. مه جمال و آبی ها را در نگاهش جستجو می کردم. چند روز قبل تر در پست فیس بوکی نوشته بودند:

"از وقتی فلورانس رفتم و تودریا شنا کردم دیگه استخر به نظرم چیزی مصنوعی میاد. خیلی وقت بود یادم رفته بود شنا یعنی چه و دریا چه مزه ای داره.

آدمی یادش می ره.

آدمی اگر تو یک حصار کوچک بمونه بعدش خیال می کنه تمام دنیا فقط تو این حصار خلاصه می شه... هفته دیگه... تو اورنج کانتی - لس آنجلس - با بچه ها می ریم دریا"

روز ۲۷ جولای حدودا ۱۲ ظهر به مدت سه ساعت کنار اقیانوس بودیم و برای ساعت ۷ شب هم در رستوران حاتم شام صرف شد. در این میان دوستاناران خانم روانی پور که از محل حضورشان با خبر شده بودند دیداری با ایشان داشتند. بعد از صرف شام به منزل برادرشان رفتیم و جشن تولد را با روشن کردن شمع ها و بریدن کیک برگزار کردیم. برای آرزوی روز تولد گفتند: «آرزو می کنم تمام کسانی که صدای من را می شنوید هر کدام یک حلقه دوستی تشکیل داده باشید یا بنیادش را گذاشته باشید و اولین نشست تون را شروع کرده باشید. چون من وقتی که واقعا ۲۲ سال پیش شروع کردم گروه کولی ها را

ساختم علت واقعیش این بود که حس می کردم مردم کلافه اند. می خواهند دور هم جمع بشوند اما نمی توانند و انگار تو تله افتاده باشند. همان موقع من در پرشین بلاگ بودم. سال ۲۰۰۲ بود گروه های داستان نویسی داشتم که اسم نداشتند و اینجا و آنجا جلسه می گذاشتیم تا اینکه گروه کولی ها تشکیل شد و من اصلا فکر نمی کردم که گروه به این شکل در بیاید. من در واقع بازی بازی شروع کردم و زیر این بازی بازی یک مسئله جدی برایم مهم بود آنهم دوستی بچه ها ، ارتباط آدمها با یکدیگر بود برای اینکه من میدونم آدمیزاد حتی بدون غذا می تونه زندگی کنه و یا مدتها بدون خیلی چیزها اما بدون همدیگر نمی تونه زندگی کنه. هیچکی واقعا در تنهایی نمی تونه زندگی کنه...

امیدوارم همه شما تا سال دیگر یکی یک گروه داشته باشید. این گروه ادامه پیدا کرده و هیچ کس هم خیال نمی کرد کسی از طریق اینترنت بتواند با هم دوست بشود ولی حالا شما ها هستید دیگه خیلی ها همدیگر را تازه می بینید ولی یک دوستی هایی دارید که گویی از بچگی هم را می شناسید. برای هم نگران می شوید من برای شما نگران میشم. هرکاری از دستمون بر میاد برای هم می کنیم به نظر من دنیا پر از خشونت و خوبه که ما ضدش رفتار کنیم که ما بتونیم هم خشم خودمون را کنترل کنیم هم به جوری این محبت که در وجود همه آدمها هست پخش کنیم و بهم دیگر بدیم . طول میکشه بخصوص ماهایی که در یک محیط بسته ای زندگی کردیم خیلی طول می کشه بهم اعتماد کنیم. اینقدر سخت بوده که من حتی بعضی وقتها، زمانی که کامپیوتر را می بستم جیغ می کشیدم تو خانه و می گفتم اینها چطور حتی جرات نمی کنند یک کامنت بگذارند؟ می آمدند خصوصی برای من پیام می فرستادند و فقط می نوشتند: سلام. اینها حتی سلام را کامنت نمی گذاشتند. ما اینقدر مشکل داریم که باید روش کار کنیم مثل توجه به مسائل ایمنی که میشه یک صفحه براش باز بشه و اطلاع رسانی کنید.

از همه ممنونم. همه می توانیم بسیار موثر باشیم. هیچ چیز بی دلیلی در این جهان نیست. کوچکترین حشره ای که روی این ماسه ها راه میره یک ارتباطی با جهان داره و در تشکیل کل این کائنات و جهانی که ما توش زندگی می کنیم سهیمه . همه ما در ساختن این جهان سهیم هستیم می توانیم ببریمش به طرف دوستی، عشق، محبت ، مهربانی. می توانیم

چشمهامون را ببندیم منفعل بشیم و اجازه بدیم دیگران ببرندش به طرف تاریکی پس پیش به سوی روشنایی دوستی عشق رفاقت و تا ابد یادگیری و شاگرد همتون هستم. شعار کولی ها هم این است: کارهای نکرده بکن راه های نرفته برو حرفهای نگفته بزن قصه های ننوشته بنویس کتابهای نخوانده بخوان.»

در پایان این سفر قرار بر این شد که جلسه بررسی کتاب *اهل غرق* به زبان فارسی را در روز ۸ سپتامبر برگزار کنیم و اعلام کردند به زودی ترجمه این کتاب که توسط پروفیسور قانون پرور انجام شده در آمازون موجود خواهد بود. در پایان، پست فیس بوک منیرو را که به مناسبت تولدشان نوشته اند، می خوانید:

۲۲ جولای

در آستانه شصت و هفت سالگی

۱- من ده سال جفره با آئین ها و باورهای متفاوتش بادیگر جاهایی که بعدها رفتم - هفت سال بوشهر - هشت سال شیراز و بعد حدود هفت ماه امریکا و بعد برگشت به شیراز و تهران و سرگردان همه شهرها و دیارهای کشور - و بعد سفر به بیشتر شهرهای آلمان و پاریس و استکهلم و وین و ترکیه و ... دوباره برگشت به تهران و بعد دوازده سال پیش آمدن به آمریکا و ساکن شدن و رفتن به این کشور و آن کشور. پس سفر کردن سرنوشت من است.

۲ - زندگی در سه سیستم بسیار متفاوت از هم سیستم شاهنشاهی، حکومت جمهوری اسلامی، سیستم آمریکایی

هرکس در این سه سیستم متفاوت زندگی کرده باشد خود به خود داستان ها برای گفتن دارد.

پس قصه گویی سرنوشت من است.

(آدم می تواند در این جابه جایی فکری فرهنگی و حکومتی به راحتی مسخ شود یا منگ شود یا دست بکشد یا راه دیگه ای پیشه کند.)

۳ - حرکت از زندگی دانشجویی به زندگی زناشویی و فرار از زندگی زناشویی به زندگی مجردی و باز درگیر زندگی زناشویی شدن و این بار با یک پسر نازنین و درگیر خانواده شدن

-تجربه های جدید که تا مدت ها مانعی بزرگ در راه خلاقیت ذهنی توست. این جور تغییرات مثل تغییر شهر-مهاجرت-تغییر رژیمی که تحت سلطه آن زندگی می کنی-تغییر زندگی. هر کدام مثل یک زلزله می مانند و می توانند بنیاد هر کسی را از بیخ زیرورو کنند.

علاقه من به نوشتن به کار به یادگیری به یاد دادن،
باهمه این اختلاف سرزمین ها و فرهنگ ها چندان تغییری نکرده،

بنابراین

باهمه سختی ها

تولد مبارک

خیلی همت می خواسته که دوام بیاری

هر چی ما دیدیم، نه تنها من بلکه تمام نویسندگان مستقل ایرانی در این سال ها که با برنامه ریزی سیستماتیک همراه بود و به کمک همکاران خود ما به اجرا درمی آمد و می آید.

هر چه بر ما گذشته، اگر بریک نویسنده امریکایی می گذشت

از همه چیز دست می کشید

ما دست نکشیدیم

پس تولد مبارک

تولد که روز بیست و چهارم جولای است

و امسال بچه ها دیدار سالانه شان را در اورنج کانتی گذاشته اند به همین مناسبت

تولد مبارک

چون از رو نرفتم،

حتی اگر شده انگشت کوچیکه مو تکون دادم،

مثل جک نیکلسون،

در فیلم

پرواز بر آشیانه فاخته...

تولد همه شما مبارک.